

متن پرسش

سلام علیکم: پیرامون مباحثاتی که از پرسش ۳۸۲۴۵ آغاز شد مطالب و سوالاتی هست: ۱. اگر حضرتعالی اشعار ملای رومی را ناشی از کشف می‌دانید و اگر اعتباری که برای فتوحات و شطحیات منصور و عین القضات قائلید و آن‌ها را اصول اصول اصول دینی دانسته که لا یمسه الا المطهرون بر آن‌ها صادق است معیار صحت و سقم مکاشفات، را چه می‌دانید؟ مکاشفات را از جنس علم حضوری تلقی می‌کنید که خطایی در آن راه ندارد؟ کشف و شهود و شبه یقین شخصی را مطابق نفس الامر تلقی می‌کنید؟ اگر چنین است، تناقضات مکاشفات و شهودات را چگونه توجیه می‌فرمایید؟ اگر چنانچه صدرا و ابن عربی و تمهیدالقواعد و...، یکی از راه‌های اعتبار کشف و شهودات را همان وحی می‌دانند، دسترسی ما به وحی مگر جز همان نصوص و حیانی و الفاظ نورانی حضرت صاحب الوحی است؟ اگر می‌توان تفسیر و تاویل آن الفاظ را کاملاً عکس و ناقض خود الفاظ دانست، مبنا و معیار صحت و سقم مکاشفات دوری نمی‌شود؟ به عنوان مثال وحی می‌گوید (الف ب است و ج نیست). آن فردی که عارف کامل دانسته اید می‌گوید الف ج است و ب نیست و این بطن همان وحی است. از طرفی تضاد ظاهر و باطن وحی را پذیرفته اید. لذا هیچگاه وحی قابلیت تفکیک میان مدعی کاذب و عارف حقیقی، عرفان صادق و کاذب را ندارد. چون عارف ۱ وحی را به خود تفسیر کرده و خود را ناقض وحی نمی‌داند، عارف ۲ نیز همینطور. میان عارف ۱ و عارف ۲ نیز تضاد و تباین و تناقض است. ۲. چرا وحی اساساً معیار سنجش دیگر گزاره‌هاست؟ اگر وحی نیز کشفی است بالاتر از دیگر تجربه‌ها و مکاشفات، چه کسی گفته کشف پیامبر معیار کشف دیگران است؟ مگر جنابعالی کشف پیامبر را تجربه کردید که بدانید کشف او معیار است؟ اختلاف مکاشفاتی که میان اهل علم و عرفان و معنویت بوده و هست و خواهد بود از چه روست؟ اگر مدعی باشید اختلافات مکاشفات تشکیکی است که به سادگی قابل رد است، چرا که تناقض بودن بسیاری از آن‌ها به سادگی قابل فهم است و حتی خود مکاشفه‌کننده‌ها نیز با همدیگر تفاوت تشکیکی ندارند بلکه درگیری و نقض و ضدیت ظاهری و باطنی دارند، یکی دیگری را خوک می‌بیند، آن یکی او را سگ. اگر فرضاً تشکیک را بپذیریم، با این حال نشانه‌ی نقص و کمال که هست. اگر نقص و کمال را بحث کنیم، فهم این نقص و کمال اگر قبل از پذیرش گزاره‌های آن عارف باشد عقلانی و انسانی است، اما اگر بگویید فهم همان وحی اکمل نیز مشروط است به اینکه گزاره‌های آقای الف را بپذیری و نه گزاره‌های آقای ب را، باز از کجا معلوم منی که ناقص‌تر از هر دوی آن دو نفر باشم، به وسیله‌ی عینک ناقص فرد ناقص‌تر، گزاره‌های وحی را یا اکمل را ناقص یا خطا تفسیر کنم و نتیجتاً آقای اکمل را ناقص‌تر فرض کنم. لذا چاره‌ای از رجوع ابتدایی به همان وحی

نیست، و چاره ای از حجیت ظاهر نداریم، و این تنافی با فرض وجود بطن و تاویل ندارد که باز همان وحی، صاحب تاویل و تفسیر و معیار صدق و کذبش را به ما می‌دهد، با این تفاوت که در نگاه شما، فرد ناقص تر می‌تواند اکمل معرفی گردد اما در روش عقلانی و انسانی، فرد اکمل کشف شده و معیار برای انقص قرار می‌گیرد. پس بر مبنای حضرتعالی که می‌توانید وحی را خلاف و متباین و متضادِ ظاهرش ترجمه و تفسیر کنید سنگ روی سنگ بند نمی‌شود که هیچ، هر کسی می‌تواند تفسیر خودش از قرآن را ارائه کند، و به این روش نص وحی را که معیارست تغییر دهد، سپس خود را اعراف عارفان بنمایاند. این دور ست جناب استاد. دور است و دور است و دور... تمنا دارم از کپی کردن نامه ی گورباچوف نیز صرف نظر کنید که ایراد به خویش را مجدد تقویت می‌کنید و نتیجه همینست که شاهدید .

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بحث در این موارد بسیار بیش از حرفها است که در این میدان بتوان از آن گفتگو کرد. موفق باشید